

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۶)

شنبه ۱۲ - ۰۲ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۲۲ - ۰۸ - ۱۳۹۵ م - ۱۲ - ۱۱ - ۲۰۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَىٰ (۳) تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمُوتِ الْعُلَىٰ (۴) الرَّحْمَنِ عَلَى الْأَرْضِ اسْتَوَىٰ (۵) لَهُ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ (۶) وَإِنْ يُجْهَرُ بِأَلْفَوْحٍ فَإِنَّهُ يُعَلِّمُ السَّبَّيَّ وَأَخْمَىٰ (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ (۸)

بنام خدای رحمان رحیم، طاه، ها (۱) فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی (۲) جز آن که بیادارنده‌ای باشد آن را که نگرانی می‌دارد (۳) فروفرستاده‌ای از آن که آفرید زمین و آسمان‌های بالا را (۴). [خدای] رحمان بر عرش راست است (۵). او راست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و آنچه میان آن دو است و آنچه زیر ثری باشد (۶) و اگر به آواز بلند گویی سخن را، او بدانند سر و پنهان‌تر را (۷) این الله است، که نیست هیچ معبودی جز او، او راست اسم‌های زیباتر.

I. تفسیر

1. **چکیده نظر شیخ ابن عربی درباره صفات قرآن:** از سخنان شیخ ابن عربی در فتوحات درباره قرآن، که بیشتر گذشت، برداشت می‌شود که فهم قرآن از خدا هر بار نو می‌شود، و با هر تلاوتی که فهمش از خدا باشد، نزول جدیدی پدید می‌آید ولی عین یکی است. شیخ فرمود که اگر نزول از حضرت رحمن باشد، قرآن مطلق است، ولی اگر از حضرت رب باشد، نزول مقید است، و نزول مقید گاه با صفت عظمت است، گاه با مجد، و گاه با کرم.

هر چند شیخ ابن عربی در این بحث، افزون بر قرآن مطلق، از قرآن عظیم و قرآن مجید و قرآن کریم، یاد فرمود، به نظر نمی‌رسد که قرآن مقید را منحصر در این سه صفت بداند، زیرا از تعبیر "الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ" (۲: ۳۶) و "قُرْآنًا مُبِينًا" (۶۹: ۳۶) نیز در وحی استقاده شده است، لیکن چون شیخ در صدد بیان رنگ پذیري عرش از قرآن بود، و عرش مقید با اوصاف عظمت و مجد و کرم آمده است، شیخ خواست تاکید داشته باشد بر تجانس قرآن و قلب، و فرمود (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۳، ۱۲۸):

و بدان که خدا توصیف فرمود عرش را بدآنچه توصیف فرمود با آن قرآن را، و قرآن را مطلق آورد، بدون تقیید، و یاد فرمود عرش را مطلق، بدون تقیید. پس، قرآن مطلق برای عرش مطلق است، یا عرش مطلق برای قرآن مطلق است، به حسب آنچه شهود واقع شود بدان از مؤثر و مؤثر فیه. و عرش مقید است بدآنچه قید زد با آن قرآن را، پس قرآن عظیم برای عرش عظیم است، و قرآن کریم برای عرش کریم، و قرآن مجید برای عرش مجید. بنابراین، هر قرآنی استواء دارد بر عرش خودش با صفت جامع بین آن دو، و برای هر قلبی قرآنی است از حیث صفتش، که تجدید شونده است انزال آن، بدون تجدید عینش، و درجات رفیع برای ذی العرش، مانند آیات و سوره هستند برای قرآن. (پایان نقل)

بنابراین، قرآن می‌تواند با هر اسمی از اسمای حسناي خدای تعالی بر عرش قلب اهل قرآن نازل شود، و آن قلب را تحت سلطان احکام آن اسمی که با آن نازل شده است در آورد چنانچه شرح آن در خصوص قرآن عظیم و قرآن مجید و قرآن کریم گذشت.

در اینجا مسأله‌ای بس خطیر باقی است، که بیانش در کلام شیخ به صراحت نیامد، و آن این که کدام یک از قرآن و قلب به رنگ دیگری در می‌آید. به نظر می‌رسد که این قرآن است که با نزول خود قلب را به رنگ صفت خود در می‌آورد، به خصوص اگر ما ویژگی اصلی قلب را احدی بودن و بی رنگی آن بدانیم چنان که مؤید الدین جندی در برخی از آثار خود شرح فرموده است.

مطلب دیگر آن که در بحث از اسماء الله، به خواست خدای سبحان، به زودی خواهیم دید که تقیید اسماء از حیث تجربه و ذوق و شهودی مقید است، ولی همراه آن همه اسماء حاضرند هر چند غیر ظاهر.

2. **لَهُ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ:** او راست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و آنچه میان آن دو است و آنچه زیر ثری باشد.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید:

کلمه "ثری" - به طوری که گفته شده- به معنای خاک مرطوب، و یا مطلق خاک است، بنا بر این مراد از "مَا تَحْتَ الثَّرَىٰ" هر چیزی است که در شکم زمین باشد، نه زیر خاک، و اینجا باقی می‌ماند جمله "مَا فِي الْأَرْضِ" که مقصود از آن موجودات روی زمین است، چه اجزای خود زمین، و چه موجوداتی که در آن زندگی می‌کنند، از آنچه ما حس می‌کنیم، مانند انسان‌ها، و انواع حیوانات، و نباتات، و آنچه ما حس نمی‌کنیم، و یا اصلاً از وجودش خبر نداریم، خدا همه را می‌داند، و همه ملک او است.

وقتی ملك خدا شامل همه آنچه در آسمانها و زمین و از آن جمله اجزای آن دو شد، قهرا شامل خود آن دو، و خود زمین نیز می‌شود، چون هر چیزی غیر از همان اجزایش وجود علیحده‌ای ندارد.

پس در این آیه یکی از دو رکن ربوبیت را که همان مالکیت باشد بیان کرد، چون معنای ربوبیت به طوری که مکرر گفته‌ایم مالک مدبر است، و فقط تدبیر باقی می‌ماند که جمله بعدی متعرض آن است.

استاد جوادی آملی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید: معمولاً در قرآن کریم خلقت سماوات بر ارض مقدم است الا مورد نادری که این جزء موارد نادر است، نه این که در خلقت همیشه زمین بر آسمان مقدم باشد، "خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ" در قرآن فراوان است، خلق ارض و سماء، که ارض مقدم بر سماء باشد در موارد نادری است، که یکی از آن موارد نادر همین آیه است و گرنه معمولاً هر جا سخن از خلق است، خلقت سماوات بر ارض مقدم است. لذا فرمود، "خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْأَعْلَى" به همین مناسبت هم "لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ" را مقدم آورده. در این قسمت لَفَتْ و نشر مرتب نیست، مشوش است اما در قسمت‌های دیگر که "خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ" (۷:۵۴ الأعراف) آنجا لَفَتْ و نشر مرتب است.

مرحوم علامه مصطفوی در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۲، ص ۱۶-۱۵)، درباره معنای "الترى" چنین می‌فرماید: اصل واحد در این ماده همان قطعه عظیم مرتبط مستعد تكثر و نماء (رویش) است. و این معنا در عالم ماده با ترکیب خاک و آب حاصل می‌شود برای تولید نباتات و حیوانات، و در آنچه و رای ماده است با حیات و قدرت، چنانچه که روایت شده است از علی- علیه السلام- در ذیل این آیه.

و این قیود تناسب دارند با اطلاق آن بر آنچه تكثر می‌یابد و زیاد می‌شود، و بر آنچه مرتبط می‌گردد و متصل، و بر شبنم و باران هنگامی که ملاحظه شود در آنها آن قیده‌ها، و پوشیده نیست که اجزاء خاک خشک منفصل و غیر مرتبط هستند. سپس، این معنا مناسبت دارد با مفاهیم مواد "ثوی" [به معنی] برپاداشت و متصل گردند، و "رثی" [به معنای] ظاهر نمود تأثر را در فقدان مرده، و توسل جست به او، و "الریث" [به معنی] کندی ورزیدن و عدم انفصال، و جمع می‌کند همه اینها را مفهوم حفظ ارتباط.

[در قول خدای تعالی،] "لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتِ الثَّرَى" (۲۰:۶ طه)، بعید نیست که مراد از "السَّمَاوَاتِ" (آسمان‌ها)، مراتب روحانی باشد و آنچه فوق عالم ماده است؛ و [مراد] از "الأرض" (زمین)، عوالم ماده از ثوابت و سیارات و حیوان و نبات باشد؛ و [مراد] از "الترى"، مقام عظمت و اقتدار و جبروت باشد، که تحت آن واقع می‌شود عالم امر. پس، این آیه کریمه شامل می‌شود جمیع مراتب خلق و امر را، "أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ" (۷:۵۴ الأعراف) (آگاه باشید که [عالم] خلق و امر از آن اوست. با برکت است الله، پروردگار جهانیان).

پس، بنا بر این تفسیر، باقی نمی‌ماند اشکال از آن جهت که "ما فی الأرض" شامل می‌شود "ما تحت الثرى" و آنچه را فوق آن (زمین) است، و از آن جهت که خروج عوالم روحانی و امر از مفهوم این آیه کریمه موجب ضعف می‌شود، و از آن جهت که حقیقت آسمان و زمین نسبت به الله- تعالی- و به لحاظ حقیقت همان معنا است، نه اختصاص به ماده آسمان و زمین. (پایان نقل)

در کتاب خصال ماجرای پرسش‌های شخصی یهودی را نقل می‌کند که حضرت علی- علیه السلام- آنها را پاسخ می‌فرماید، یکی از پرسش‌ها چنین است (الخصال، ج ۲، ص ۵۹۷):

... قَالَ لَهُ: فَرُبُّكَ يَحْمِلُ أَوْ يُحْمَلُ.

قَالَ: إِنَّ رَبِّي - عَزَّ وَ جَلَّ - يَحْمِلُ كُلَّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِهِ وَ لَا يَحْمِلُهُ شَيْءٌ.

قَالَ: فَكَيْفَ قَوْلُهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - "وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ" (۶۹:۱۷ الحاقه).

قَالَ: يَا يَهُودِيُّ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ "مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتِ الثَّرَى" (۲۰:۶ طه) فَكُلُّ شَيْءٍ عَلَى الثَّرَى وَ الثَّرَى عَلَى الْقُدْرَةِ وَ الْقُدْرَةُ تَحْمِلُ كُلَّ شَيْءٍ.

او را گفت: پروردگار تو حمل می‌کند یا حمل می‌شود؟

فرمود: پروردگارم- عز و جل- حمل می‌کند همه چیز را با قدرت، حمل نمی‌کند او را هیچ چیز.

گفت: پس، چگونه باشد سخن او- عز و جل-، "و حمل می‌کنند عرش پروردگارت را بر فوق خود در این روز هشت تن؟" فرمود: ای یهودی، آیا نمی‌دانی آنچه در آسمان‌ها و زمین و میان آنها و زیر ثری است از آن خداست؟ هر چیزی بر ثری است، و ثری بر قدرت است، و قدرت حمل می‌کند هر چیزی را!

3. وَ إِن تَجْهَرُ بِأَقْوَالٍ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَلْسِنًا وَأَخْفَى: و اگر به آواز بلند گویی سخن را، او بدانند سر و پنهان‌تر را.

مرحوم علامه طباطبایی این آیه کریمه را برای اثبات عمومیت تدبیر خدای سبحان می‌دانند، و در تفسیر آن می‌فرماید:

"جهر به قول" به معنای بلند بلند حرف زدن، و "اسرار به آن" به معنای آهسته صحبت کردن است، هم چنان که در جای دیگر فرموده، "وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ" (۶۷:۱۳ الملک) [(و آرام بدارید سخنتان را یا آشکار نمایید آن را)] البته باید در نظر داشت که "سر"، غیر از "ستر" است چون "سر" به معنای مطلب مکتوم و پوشیده در نفس است، و کلمه "اخفی" صیغه افعال تفضیل از خفاء، و به معنای پنهان‌تر است، چون از سیاق آیه بر می‌آید که در مقام ترقی دادن مطلب است، یعنی نه تنها سر را می‌داند، بلکه بالاتر از آن این که مخفی‌تر از سر را هم می‌داند...

و اگر در آیه، اول جهر به قول را آورد، بعد علم را نسبت به دقیق‌تر از آن یعنی سر قول اثبات نمود، سپس مطلب را ترقی داده علم او را نسبت به مخفی‌تر از سر اثبات فرمود، برای این بود که دلالت کند بر این که مراد اثبات علم خدا نسبت به جمیع است، و معنا این است که تو اگر سخنت را بلند بگویی و علنی بداری آنچه را که می‌خواهی- و گویا مراد از قول همان نیات درونی است، چون غالباً با قول اظهار می‌شود- و یا آن را آهسته و در دلت پنهان کنی، و یا از این هم مخفی‌تر بداری به این که بر خودت هم پوشیده باشد، خدای تعالی همه را می‌داند.

... و به هر حال آیه شریفه علم به هر چیز را برای خدا اثبات می‌کند، چه به ظاهر و چه به پنهان، و بنا بر این آیه شریفه در ذکر علم به دنبال استواء بر عرش نظیر آیه "ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا..." (۵۷:۴ الحدید) [(سپس، استواء فرمود بر عرش، می‌داند آنچه را در زمین می‌شود و آنچه را از آن خارج می‌گردد، و آنچه را از آسمان فرو می‌آید، و آنچه در آن بالا می‌رود)] می‌باشد و معلوم است که علم خدای تعالی به آنچه از حوادث که در ملک او جریان می‌یابد، و در مسند سلطان و قلمرو ملک او پیش می‌آید مستلزم اذن و رضای او به آن است، و از نظری دیگر مستلزم مشیت او به این نظامی است که جریان می‌یابد، و این همان تدبیر است.

پس آیه شریفه عموم تدبیر خدای را اثبات می‌کند، همانطور که آیه قبلی در مقام اثبات عموم ملکیت او بود، و مجموع مدلول این دو آیه ملک و تدبیر خدا است، که این همان معنای ربوبیت مطلقه او است، پس این دو آیه در مقام تعلیل است، که با آن دو ربوبیت مطلقه خدا اثبات می‌شود. (پایان نقل)

خدای تعالی در سوره ملک نیز فرمود:

"وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ" (۱۴-۱۳ : ۶۷ الملک) (و آرام بدارید سخنتان را یا آشکار نمایید آن را، او آگاه است به دارندگان سینه‌ها. آیا نمی‌داند آن که خلق کرده است در حالی که او لطیف و خبیر است!؟)

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی در شرح فصّ لقمانی فصوص الحکم در شرح "اللطيفُ الخبيرُ"، بحث مبسوطی دارند در این باب با ارجاع به آیات سوره مبارکه ملک، که بخشی از آن را با اندکی ویرایش در اینجا می‌آوریم:

در قرآن این دو اسم "لطيفُ" و "خبيرُ" هم درباره آگاهی از خاطرات انسان بکار برده شده است، و هم درباره ارزاق. درباره آگاهی خدای تعالی از اعمال و خاطرات و اوصاف، در سوره مبارکه ملک می‌فرماید، "وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ" (۱۴-۱۳ : ۶۷ الملک) (و آرام بدارید سخنتان را یا آشکار نمایید آن را، او آگاه است به دارندگان سینه‌ها. آیا نمی‌داند آن که خلق کرده است در حالی که او لطیف و خبیر است!؟)

خاطرات را "ذات الصدور" می‌گویند چون ذی الصدور است، در دل هست، نه تنها خدا به صدر عالم است، به خاطرات و اوصافی که دارای این ظرف دل هستند نیز احاطه دارد، "عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ". آنگاه، برهان مسأله را در آیه چهارده بیان می‌فرماید، که چرا خدا به ذات الصدور علیم است، چرا به سر و جهر عالم است، چرا "وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ" (۶۷:۱۳ الملک) (و آرام بدارید سخنتان را یا آشکار نمایید آن را، او آگاه است به دارندگان سینه‌ها). برای این که

"أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ" (۶۷:۱۴ الملک) (آیا نمی‌داند آن که خلق کرده است در حالی که او لطیف و خبیر است!؟). پیداست که این "هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ" مربوط به اعمال و خاطرات و اوصاف است. اما این "أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ" (۶۷:۱۴)

الملک) چه می‌گوید؟ حدّ وسط برهان چیست؟ حدّ وسط برهان این است که "خدا خالق است" و "هر خالقی به کار خود علم دارد". خب "خدا خالق است" و "هر خالقی به کار خود علم دارد"، آیا اینجا حدّ وسط تکرار شد، یا نشد، آیا دلیل مطابق مدّعا هست، یا نه؟ مدّعا این است که خدای سبحان به خاطرات شما علم دارد، آیا دلیلش این است که خدا شما را خلق کرده است؟ هیچ ارتباطی بین این دلیل و مدّعا نیست. اگر این خاطرات کار او باشد، می‌گوییم، "خدا خالق خاطرات است، هر خالقی به کار خود عالم است، پس خدا به خاطرات عالم است." اگر این خاطرات کار او نباشد، و فقط انسان کار او باشد، مظلوف کار او نباشد، ظرف کار او باشد، آنگاه مدّعا این باشد که او به مظلوف علم دارد، و دلیلش آن باشد که او ظرف را خلق کرده است!؟ این دو که ارتباطی با هم ندارند. بنابراین، باید این اوصاف را، این سر و جهر را کار او دانست، "وَأَسْرُوا

قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ" (۶۷:۱۳ الملک) (و آرام بدارید سختان را یا آشکار نمایید آن را، او آگاه است به دارندگان سینه‌ها). این "عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ" ادعایی بالا است، اما هر دو ادعاه هنوز دلیل طلب می‌کنند. در اینجا دو ادعا شده است. یکی این که حرف شما را چه سرّ باشد چه جهر خدا می‌داند. چرا؟ برای این که نگفته را می‌داند تا چه رسد به گفته است، "وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ"، "وَأَجْهَرُوا بِهِ" یعنی یا آشکار نمایید گفته‌اتان را، او علیم است به نگفته‌ها. وقتی نگفته‌ها را می‌داند، یقیناً گفته را می‌داند، حالا چه بلند بگویید، چه آرام.

خود این کریمه دو مطلب را در بر دارد، قول یا آرام است یا بلند، اینجا "سرّ" به معنای راز درون نیست، به معنای قول خفی است، چون وصف قول است، خدا سرّ و قول جهر را می‌داند. چرا؟ برای این که نگفته را می‌داند، قبل از این که شما بخوابید بگویید، او می‌داند، وقتی هم که گفتید- یا آهسته یا بلند- می‌داند. این دو ادعاه است، هیچ کدام دلیل نیست، اما دومی، دعوی است بلندتر از اولی.

پس، دعوی اول آن است که قول چه سرّ باشد، چه جهر، معلوم خداست. دعوی دوم آن است که قبل از قول، که ذات الصّدر است، هنوز در دل است، نه ذات اللسان، نه بر زبان، یا بر لب، او می‌داند. وقتی که ذات الصّدر بود می‌داند، ذات اللسان را هم یقیناً می‌داند. این مدعای دوم است اما بر هیچ کدام دلیلی اقامه نشد. دلیل در آیه چهاردهم است که فرمود، که "أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ" (۶۷:۱۴ الملک) (آیا نمی‌داند آن که خلق کرده است در حالی که او لطیف و خبیر است؟! معلوم می‌شود "سرّ" باشد مخلوق اوست، "جهر" باشد مخلوق اوست، "ذات الصّدر" باشد مخلوق اوست، گفته و نگفته مخلوق اوست. وگرنه این که ما بگوییم منظور از "أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ" آن است که خدا دهان شما را خلق کرده است، آن وقت، آیا چیزی که دهان شما بیرون بیاید او را نداند؟! این چه تلازمی است؟! چه حدّ وسطی است؟ چه دلیلی است که بتواند مدلول را اثبات کند؟ اگر کسی بگوید که خدا صدر (سینه) را خلق کرده است، این چه دلیلی می‌شود که خاطرات صدر را هم بداند؟

سرّش این است که "وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ" (۳۷:۹۶ الصّافات) (در حالی که خدا خلق کرد شما را و آنچه را عمل می‌کنید)، سرّش این است که "اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ" (۳۹:۶۲ الزّمر) (خدا خالق هر چیزی است).

ما انسان را خلق کردیم و خاطراتش را هم می‌دانیم، هر دو ادعاست، اما یکی بخواد دلیل دیگری باشد، برهان می‌خواهد، تقریر می‌خواهد. مدعا این است که خدا ذات الصّدر را می‌داند، یعنی خاطراتی را که در دل هستند را می‌داند. چرا؟ آیا برای این که او دل آفرین است؟! این دلیل کوتاه است برای اثبات آن مدعا. اما وقتی "اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ" (۳۹:۶۲ الزّمر) (خدا خالق هر چیزی است) شد، "وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ" (۳۷:۹۶ الصّافات) (در حالی که خدا خلق کرد شما را و آنچه را عمل می‌کنید) شد، این دلیل آن مدعا را کاملاً اثبات می‌کند. پس، "أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ" این چنین است.

این خلق هم به "سرّ" تعلق می‌گیرد، هم به "جهر" تعلق می‌گیرد، و هم به مخفی‌تر از سرّ و جهر، چنان که فرمود، "وَإِنْ جَهَرُوا بِأَمْرٍ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ الْبَاطِنَ وَ الْأَخْفَى" (۲۰:۷ طه) (و اگر به آواز بلند گویی سخن را، او بداند سرّ و پنهان‌تر را). در این کریمه فرمود خدا به سه چیز عالم است. "وَإِنْ جَهَرُوا بِأَمْرٍ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ الْبَاطِنَ وَ الْأَخْفَى" پس، جهر را به طریق اولی می‌داند، و "وَ الْأَخْفَى" و مخفی‌تر از سرّ را، پس سرّ را هم به طریق اولی می‌داند. دلیل همه اینها آن است که او همه اینها را خلق کرده است. نباید گفت که خدا انسان را خلق کرده است، پس کارهای او را می‌داند. بلکه، امور ظریف را هم او خلق کرده است برای آن که "هُوَ اللَّطِيفُ" هست، و خبیر هم هست. پس، خالق می‌تواند آگاه باشد، و می‌تواند آگاه نباشد ولی اگر خالق لطیف و خبیر بود، به کارش و به آنچه خلق می‌کند آگاه است. اگر کسی ناآگاهانه کار کند، این حدّ وسط کافی نیست. نمی‌شود گفت: الف خالق ب است، و هر خالقی به فعل خود علم دارد، پس الف به ب علم دارد، چون کبرا کلی نیست. بلکه باید گفت: الف خالق ب است، بعضی از خالق‌ها که لطیف و خبیر هستند به فعل خود علم دارند- که کبری موجب جزئی باشد-، و الف لطیف و خبیر است، پس الف به ب علم دارد. نمی‌شود گفت هر فاعلی عالم است به فعل خود، فاعل در عالم فراوان است، که ناآگاهانه کار می‌کنند. هر فاعل دارای شعور به فعل خود علم دارد.

این لطیف و خبیر بودن در مقام آگاهی و علم است، و این لطیف و خبیر یعنی خدا ظریف بین و ریز بین است. بخشی دیگر از آیات راجع به آن است که خدا ظریف‌کار است، هنری کار می‌کند، همانطور که محکم‌کار است، که فرمود، "أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا" (۷۹:۲۷ النّازعات) (آیا شما سخت‌ترید در خلقت یا آسمان که بنا کرد آن را؟)، ظریف‌کار است، دقیق‌کار است، طوری کار انجام می‌دهد که کسی نمی‌فهمد، این همان است که فرمود، "اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْغَوِيُّ الْعَزِيزُ" (۴۲:۱۹ الشوری) (خدا لطیف است به بندگانش، رزق می‌دهد هر که را خواهد، و اوست که قوی عزیز است). ذات اقدس اله لطیفانه بندگان خود را روزی می‌دهد، طوری روزی می‌دهد که نمی‌فهمند، می‌پندارند که زید به آنها روزی

داد، عمرو روزی داد، از این تشکر می‌کنند، از آن تشکر می‌کنند، از فلان گله و شکایت می‌کنند، بهمان را مورد انتقاد قرار می‌دهند. نمی‌دانند، چیست و کیست؟ آن قدر دقیق است که انجا که گله می‌کنند از فلان و بهمان گله می‌کنند، آنجا هم که تقدیر می‌کنند از فلان و بهمان تقدیر می‌کنند. "اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ" (۴۲:۱۹ الشوری)، قوی هم هست، عزیز هم هست، که اینها اوصاف فعلی حق است، فعلی نه در مقابل اوصاف ذات خدا، فعلی یعنی کار خدا، نه درک خدا، گرچه کارش عین درک است، و درکش عین کار است. همان طور که ذات اقدس اله کارهای علمی دارد که علیهم سر فصل همه اینهاست، کارهای عملی هم دارد که قدیر سر فصل همه اینهاست. طوری خدا انسان را تامین می‌کند که کسی نمی‌فهمد از کجا اداره شده است. این که "أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا" (خدا ابا می‌دارد از این که روان گرداند اشیاء را مگر به توسط اسباب‌شان) هست، اما مسبب الاسباب به دست خود اوست، و در خصوص مومن هم آمده است که "قَالَ النَّبِيُّ - ص - أَبَى اللَّهُ أَنْ يَرْزُقَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ" (نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: خدا ابا دارد از این که مومن را رزق دهد مگر از حیثی که گمان نمی‌برد) برای آن که او با این "اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ" بیشتر مأنوس باشد، دیگری را با همین اسباب و علل عادی، که او بدانها امید دارد، و او می‌پندارد، رزق می‌دهد، تا در همین حجاب پندار بماند، تا چون قارون بگوید، "إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي" (۲۸:۷۸ القصص) (داده شدم این را در نتیجه دانشی که نزدم است)، این فکر فکر قارونی است که من خودم زحمت کشیدم، این که می‌گوید من خودم زحمت کشیدم برای آن است که از راههایی که گمان و انتظارش را نداشت به او رزق نرسانند، از راهی که انتظارش داشت به او رزق رسانند. لذا، پشت پرده را نمی‌بیند، ولی روایات درباره تامین رزق مومن آن است که خدای سبحان ابا دارد از این که مومن را رزق دهد مگر از حیثی که گمان نمی‌برد، این "مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ" برای آن است که طمأنینه او به غیب، ایمان او به غیب بیشتر شکوفا شود، او کارش را انجام می‌دهد، و امید به همین کار دارد، ولی می‌بیند نشد، و از راهی دیگر تامین شد، در نتیجه توجه او به غیب و توکلش بیشتر خواهد شد. پس، یک لطافتی است مربوط به کار خدا، که کارش دقیق و ظریف و ماهرانه است، و یک لطافتی است مربوط به ادراک، که درک او دقیق است.

آنگاه، مسأله قیامت و غیر قیامت زیر پوشش همین است، که "لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" (۲:۲۴۸ البقرة) (خدا راست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، و اگر آشکار نمایید آنچه را در نفس‌های شما است یا نهان داریدش، محاسبه می‌کند شما را با آن خدا، غفران فرماید برای آن که خواهد، و عذاب کند آن را که خواهد، و خدا بر همه چیزی توانا است) و امثال آن. مقصود آن که دو طایفه از آیات در قرآن کریم درباره لطیف بودن خدا هست.

... پس، همانطور که خدا هر جنبه‌ای را هر جا باشد می‌داند، رزق او را همه هر جا باشد می‌داند، و آن را می‌آورد، نه آن که رزق را سویی او بیاورد به نحوی که او انباردار باشد، نه روزی خوار و مرزوق.

بنابراین، لطیف در سوره مبارکه لقمان به معنای "قدیر" است، یعنی قدرت، نه علم، و اگر قدرت لطیفانه باشد، طوری ظهور می‌کند که محسوس نیست.